

# تراژدی ۲۸ مرداد

بر اساس کتاب «ایالات متحده و ایران»

ناصر ایرانی

جیمز گود استاد تاریخ در دانشگاه ایالتی گرند ولی<sup>۱</sup> میشیگان با نظری منصفانه و با بهره‌جویی محققانه از اسناد محرمانه و غیرمحرمانه مربوط به روابط ایران و ایالات متحده در قرن بیستم، به ویژه دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، کتاب «ایالات متحده و ایران/ تحت تأثیر مصدق» را نوشته است. برخی از مهمترین اسناد محرمانه‌ای که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است در سالهای اخیر انتشار یافته. جیمز گود مدتی در دانشگاه مشهد به تدریس تاریخ مشغول بوده است و از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ داوطلبانه در «سپاه صلح» در ایران خدمت کرده است و، از این رو، با ایران و ایرانیان از نزدیک آشنا شده است. مقاله حاضر تحت تأثیر و بر اساس کتاب «ایالات متحده و ایران» نوشته شده است.

سلطنتی را فرو می‌باشد؛ و دست امریکا و انگلیس را به کلی از ایران کوتاه می‌کند. حالا دیگر آن تراژدی تاریخی به آخر رسیده است.

خوانندگان ششدها ساله اهل فضلند و از زمینه تاریخی تراژدی ما آگاه. از این رو، محض رعایت اختصار، داستان را از اینجا آغاز می‌کنیم که در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ موافقتنامه‌ای بین قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت ایران و سادچیکوف سفیر دولت شوروی در ایران امضا شد که به موجب بند دوم آن طرفین موافقت کردند «قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء مدت هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد» بشود.

در ۳۰ مهرماه ۱۳۲۶ طرح مقاوله‌نامه نفت ایران و شوروی در مجلس شورای ملی ایران مطرح شد ولی نمایندگان مجلس به جای آن که طرح مزبور را به تصویب برسانند ماده واحده‌ای را جنبه قانونی بخشیدند که به موجب بند ج آن «واگذاری هر گونه امتیاز استخراج نفت کشور و مشتقات آن به خارجها و ایجاد هر

حاشیه:

1) Grand Valley State University

2) *The United States and Iran/ In the Shadow of Musaddiq*, by James F. Goode. New York: St. Martin's Press, Inc., 1997.

خواننده کتاب ایالات متحده و ایران/ تحت تأثیر مصدق نوشته جیمز گود<sup>۲</sup> وقتی خواندن کتاب را به آخر می‌رساند این حس را پیدا می‌کند که گویی تراژدی تاریخی‌ئی را خوانده است. تراژدی تاریخی‌ئی که قهرمانانش به سبب سوء تفاهمهای بسیار که ناشی از اوضاع و احوال فرهنگی و تاریخی مختلفی بوده است که در آن پروریده شده‌اند، و آرمانها و منافع متضاد و آشتی‌ناپذیری که انگیزه طبیعی آنان است، ناگزیر از شرکت فعال در مبارزه‌ای اند که سرانجام ناگزیر آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. اما تراژدی با این کودتا و شکست قهرمان اصلی آن دکتر محمد مصدق پایان نمی‌یابد. دکتر محمد مصدق دستگیر و محاکمه می‌شود و سه سال از عمرش را در زندان و بقیه آن را در تبعید می‌گذراند. دشمنانش اجازه نمی‌دهند حتی در گورستانی و در جوار گور کسانی دفن گردد که خود آرزویش را داشت، و خویشاوندان و یارانش را وامی‌دارند جنازه او را در جایی دور از مردم دفن کنند. چنین تقدیر تلخی، کام دشمنان مصدق را شیرین کرد و آنان پیروزی خود را جشن گرفتند، غافل از آن که تازه پرده اول تراژدی به پایان رسیده است. در پرده دوم، شیخ مصدق وارد صحنه می‌شود و حضور این شیخ، که هیچ‌گاه از ذهن دشمنانش دور نمی‌گردد، آنان را ناگزیر می‌کند سیاستهایی پیش گیرند، بده و بستانی با هم برقرار کنند، که یکی از مهمترین عوامل در شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی می‌شود. انقلابی که شاه را با خفت از ایران بیرون می‌راند و رژیم

۱۹۳۳ را قوت و اعتبار تازه‌ای می‌بخشید که در دوره رضاشاه به امضا رسیده بود و باعث می‌شد، چنان که دکتر مصدق در مجلس گفت، «ملت ایران تا ۱۹۹۳ میلادی، یعنی ۴۳ سال دیگر، در تحت مقررات ظالمانه آن قرارداد قرار بگیرد و از منافع هنگفت معادن تحت‌الارضی خود محروم شود.» به هر حال در نتیجه پایمردی دکتر محمد مصدق و عده‌ای دیگر از نمایندگان مردم قرارداد الحاقی گس-گلشائیان به تصویب مجلس شورای ملی نرسید.

نکته جالب توجه این است که محمد مصدق در همان نطقی که در مجلس ایراد کرد و جمله‌ای از آن را خواندید، این را هم گفت که «در هر کجا افسران برای دفاع از حقوق مملکت جنگ می‌کنند و کشته می‌شوند، ولی در این مملکت سپهبد می‌خواهد دست و کلا را ببندد و تسلیم شرکت نفت کند. ای مرگ بر آن کسانی که به جای خدمت، خیانت به وطن را پیشه خود قرار می‌دهند.»<sup>۵</sup>

این سپهبدی که دکتر مصدق به او اشاره می‌کند سپهبد حاج علی رزم‌آرا بود که در آن زمان نخست‌وزیر ایران بود و از قرارداد الحاقی گس-گلشائیان دفاع می‌کرد. رزم‌آرا معتقد بود که دولت و ملت ایران توان آن را ندارند که صنعت نفت خود را از استخراج تا فروش اداره کنند و به همین دلیل با ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور که دکتر مصدق و یارانش خواستار آن بودند سخت مخالفت می‌ورزید. مصدق همین مخالفت سرسختانه او را با ملی شدن صنعت نفت «خیانت به وطن» می‌دانست- خیانتی که مکافاتش را در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ دریافت کرد؛ در آن روز سپهبد حاج علی رزم‌آرا به ضرب چند گلوله کشته شد. درست در فردای همان روز کمیسیون نفت مجلس شورای ملی اصل ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آرا به تصویب رساند، و مصوبه خود را به صورت ماده واحده‌ای به مجلس شورای ملی تقدیم کرد. مجلس شورای ملی در روز ۲۴ و مجلس سنا در روز ۲۹ اسفند ماه با ملی شدن صنعت نفت ایران موافقت کردند و به آن جنبه قانونی دادند.

پس از قتل رزم‌آرا مقام نخست‌وزیری به حسین علا واگذار شد. اما عمر نخست‌وزیری او بسیار کوتاه بود، حدود شش هفته، چون او سکنداری نبود که بتواند کشتی دولت را در دریای طوفانی آن روزهای ایران رهبری کند. این بود که شاه و هواداران او در هیئت حاکمه تصمیم گرفتند سیدضیاءالدین طباطبایی را به نخست‌وزیری برسانند.

حاشیه:

(۳) نقل از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد، نوشته مرحوم غلامرضا نجاتی. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۶۶. ص ۷۶.  
4) Neville Gass

(۵) جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۱۰۹-۱۰۸.

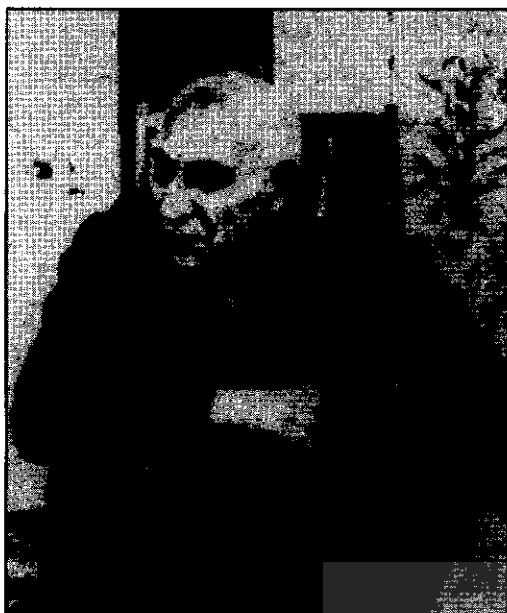
نوع شرکت برای این منظور که خارجیا در آن به وجهی از وجوه سهام باشند مطلقاً ممنوع» شد؛ و به موجب بند ه آن دولت مکلف گردید «در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است، بخصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازم را به عمل آورده و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.»<sup>۳</sup>

تصویب این ماده واحده، که دکتر رضازاده شفق وعده‌ای دیگر از نمایندگان مجلس پیشنهاددهنده آن بودند، نه تنها قولی را که قوام‌السلطنه به شورویها داده بود، به احتمال نزدیک به یقین به این قصد که سر شورویها را شیره بمالد و آنان را راضی کند که ارتش خود را از ایران بیرون ببرند تا دولت ایران بتواند به غائله فرقه دموکرات در آذربایجان خاتمه دهد، کان لم یکن کرد؛ بل دولت ایران را هم موظف ساخت که حقوق تضییع شده ملت ایران را از شرکت نفت ایران و انگلیس باز ستاند که برخلاف نامش اصلاً ایرانی نبود و یکی از چرب و نرم‌ترین لقمه‌های استعماری دولت انگلستان بود.

دولت ایران بنا بر وظیفه‌ای که طبق بند ه قانون مصوب مهر ماه ۱۳۲۶ به عهده داشت با شرکت نفت ایران و انگلیس به مذاکره پرداخت ولی آشفتگی‌های سیاسی و کش واکشهای جناحی که ویژگی زندگی سیاسی جامعه ما در آن سالها بود باعث شد که دولت قوام‌السلطنه سقوط کند، و سپس ابراهیم حکیمی و عبدالحسین هژیر روی کار آمدند و دولتهای مستعجلی تشکیل دادند، تا آبان ۱۳۲۷ که نوبت نخست‌وزیری به محمد ساعد مراغه‌ای رسید و عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی کابینه او سرپرستی هیئت نمایندگی ایران را در مذاکره با نمایندگان شرکت نفت به سرپرستی نویل گس<sup>۴</sup> به عهده گرفت.

در ۱۵ بهمن همان سال در دانشگاه تهران به سوی محمدرضا شاه تیراندازی شد. این عمل ماجراجویانه که به دست حزب توده صورت گرفت به دولت امکان داد حکومت نظامی برقرار کند، حزب توده را غیرقانونی و منحل اعلام کند، به توقیف مطبوعات و زندانی کردن مخالفان سرشناس دولت پردازد، و در محیط آکنده از وحشت و خفقانی که بدین ترتیب به وجود آورد مجلس مؤسسان تشکیل دهد و قانون اساسی را به نحوی «اصلاح» کند که قدرت سیاسی شاه افزایش یابد. و در همین محیط آکنده از وحشت و خفقان هم بود که دو هیئت نمایندگی ایران و شرکت نفت قراردادی را امضا کردند که به قرارداد الحاقی گس-گلشائیان معروف شد.

قرارداد الحاقی گس-گلشائیان حقوق تضییع شده ملت ایران را به هیچ‌وجه از شرکت نفت انگلیس باز نمی‌ستاند و حتی قرارداد



ساز و کار تراژدی را ببینید که نمایندگان هوادار شاه، به گفته دکتر مصدق، «برای این که ناگهانی اسم آن شخص مورد نظر برده نشود»، به دکتر مصدق پیشنهاد کردند مقام نخست‌وزیری را به عهده بگیرد. جمال امامی، مخالف قسم خورده مصدق، این پیشنهاد را به او کرد. جمال امامی یقین داشته که مصدق هیچ علاقه‌ای به تشکیل دولت ندارد و پیشنهاد او را نمی‌پذیرد. آن وقت او و دوستانش می‌توانند چنین جلوه دهند که چاره‌ای جز این ندارند که سیدضیاء‌الدین طباطبائی را نامزد مقام نخست‌وزیری کنند. اما دکتر مصدق که نیک می‌دانسته در زیر نیم‌کاسه چه کاسه‌ای است پیشنهاد جمال امامی را می‌پذیرد و هشتاد درصد از نمایندگان حاضر در مجلس هم به نخست‌وزیری او رأی تمایل می‌دهند. بدین ترتیب دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر می‌شود و تمام عناصر لازم از برای شکل‌گیری تراژدی فراهم می‌آید. عامل‌های اصلی آن تراژدی تاریخی اینها بودند: شرکت نفت و دولت انگلستان، دولت امریکا، شاه و هوادارانش، و مصدق و بارانش.

بود، آن هم درست در زمانی که دکتر مصدق تازه زمام اداره امور کشور را به دست گرفته بود. اما طرز فکر سفیر کبیر وقت انگلیس، فرانسیس شپرد،<sup>۷</sup> درباره ایران و ایرانی از آن هم شنیدنی‌تر است. شپرد در نامه‌ای که در اوایل اکتبر همان سال (مهر ماه ۱۳۳۰) به وزارت امور خارجه انگلستان می‌نویسد

غصه می‌خورد که ایران، برخلاف هندوستان، هرگز تحت «نفوذ سودمند یک قدرت استعماری غربی قرار نگرفته است.» این کشور «حالا دارد تاوان مصون بودنش را از قیومت به سختی می‌پردازد.» رستگاری ایران منوط است به این که یک قدرت خارجی ۲۰ سال آن را اشغال کند، اما تراژدی در این است که «هیچ کشوری نیست که بتواند یا بخواهد وظیفه آموزش و تربیت ایران را به عهده گیرد و آن را آماده رنسانس سازد.»<sup>۸</sup>

شپرد در نامه دیگری که در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰) به وزارت امور خارجه می‌نویسد چنین می‌گوید:

ایرانیان به طور کلی مردمی هستند که توانایی محدودی برای اداره امور خود دارند. «هیچ‌کس در این کشور چیزی نمی‌فهمد مگر ساده‌ترین گزاره ممکن را که ده بار تکرار شده باشد. این درسی است که ما باید بیاموزیم.»<sup>۹</sup>

حاشیه:

6) *The United States and Iran*, p. 24.

7) Francis Shepherd

8) *The United States and Iran*, p. 56.

9) *Ibid.* p. 47.

#### دولت انگلستان: همچنان در حال و هوای دوران امپراتوری

در زمانی که صنعت نفت ایران ملی شد آفتاب امپراتوری انگلستان در حال افول بود. با وجود این دولتمردان انگلیسی هنوز باد دوران امپراتوری را در سر داشتند، حق طبیعی انگلستان می‌دانستند که از امتیازهای پیشین همچنان برخوردار باشد، و با ملت‌هایی که منابع ثروت آنها را غصب کرده بودند به چشم تحقیر می‌نگریستند. طرز تفکر استعماری انگلیسیان و نظر تحقیرآمیز آنان را نسبت به ایرانیان می‌توان در این یادداشت دیپلماتیک مشاهده کرد که سفارت انگلستان در تهران در ۲۱ مه ۱۹۵۱ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۰) به لندن فرستاده است:

[در ایرانیان] دغل‌بازی بی‌شرمانه، نگرش تقدیرگرایانه، [و] بی‌اعتنایی نسبت به بدبختی هست. ایرانی معمولی مغرور و بی‌وجدان و مشتاق به گردن گرفتن چیزهایی است که خود می‌داند نمی‌تواند یا قصد ندارد انجامشان دهد؛ اهل مسامحه است، پشتکار و نیرو ندارد، ولی نظم‌پذیر است. بیش از هر چیز دیگر از توطئه‌چینی لذت می‌برد و هرگاه که پای نفع شخصی در میان است بی‌محابا به کلی‌بافی متوسل می‌شود. گرچه دروغگوی ورزیده‌ای است، انتظار ندارد که حرف‌هایش را باور کنند. آنان زود و راحت دانشی سطحی درباره موضوعهای فنی کسب می‌کنند، و خود را با این پندار می‌فریبند که دانششان عمیق است.<sup>۶</sup>

این نظر یکی از «کارشناسان» سفارت انگلیس درباره ایرانیان

اشاره کنیم که مارک توین، نویسنده بزرگ امریکایی و آفریننده شاهکار جاودانی هکلبری فین، پس از مسافرت به خاورمیانه نوشته است. او مردم سوریه و فلسطین را چنین توصیف می‌کند:

مردم این منطقه اکنون همان‌گونه‌اند که در کتاب مقدس بودند - جاهل، فقیر، خرافاتی، کثیف، شپشو، دزد خانه به دوش.

و شرح می‌دهد که در سامره چگونه «تمام شب را در میان شپش‌ها، ککها، اسبها، نره‌الانها، مرغ و خروسها، و بدتر از همه اینها، در کنار عربها خوابیده است».<sup>۱۲</sup>

البته تمام امریکائیان سرشناسی که به خاورمیانه سفر می‌کردند با نگاهی این همه تحقیرآمیز به مردم این منطقه نمی‌نگریستند. از جمله امریکائینی که تصویر دیگری از این مردم عرضه کردند باید از لیو والاس،<sup>۱۳</sup> نویسنده رمان بن هور، نام برد که «متانت، دینداری، و مدارا» را از فضیلت‌های خاص ترکان عثمانی دانسته است.

تا جایی که به ایران ربط دارد امریکائینی بوده‌اند، از قبیل مورگان شوستر و والاس مورای،<sup>۱۴</sup> که ایران را از نزدیک دیده‌اند و شناخته‌اند و به تحسین ایران و ایرانی پرداخته‌اند. اما آن پیشداوری عام امریکائیان که غرب را مسیحی و دموکراتیک و مترقی به حساب می‌آورد و برتر و والاتر از شرق مسلمان و استبدادگرا و منحط، همچنان بر دوام ماند. از مجموع گزارشهایی که مأموران سیاسی امریکا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق نوشته‌اند چنین استنباط می‌شود که:

ایرانیان، مثل برادران مسلمانان در جاهای دیگر، از لحاظ فکری حقه‌باز و ریاکارند. به سبب عقده حقارت واقعی‌شان هیچ ایمانی به خود ندارند، در برابر اراده الله تسلیمند، از خود به هیچ چیز وفاداری نشان نمی‌دهند مگر به منافع شخصی خودپرستانه، روزمرگی پیشه کرده‌اند، تا نفعی آنی در میان نباشد از جا نمی‌جنبند.

جیمز گود، پس از این جمع‌بندی، می‌گوید: «ناظران [امریکایی] - به ویژه مأموران سیاسی - به ندرت فضیلت مثبتی [در ایرانیان] مشاهده کرده‌اند. پس چگونه، آدم تعجب می‌کند، این مردم بخت‌برگشته و کم‌بهره از استعداد توانسته‌اند هویت سیاسی و فرهنگی‌شان را هزاران سال حفظ کنند؟»

حاشیه:

10) Ibid, pp. 34-35.

11) Ibid, p. 18.

12) Ibid, pp. 1-2.

13) Lew Wallace

14) Wallace Murray

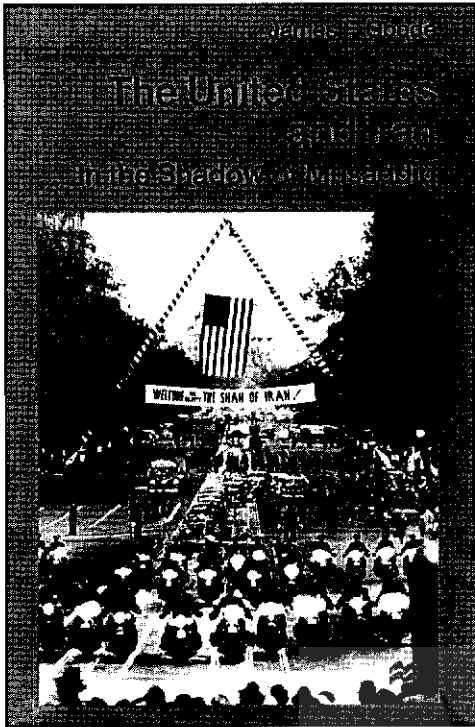
دولت انگلستان نفت ایران را، چنان که جیمز گود تصریح کرده است، «دارایی بزرگ بریتانیا» به حساب می‌آورد نه منبع ثروت ایرانیان، و به شخص دکتر مصدق که «دارایی بزرگ» انگلیسیها را از چنگشان بیرون آورده بود سخت نفرت می‌ورزید. وینستون چرچیل که در آن زمان رهبر حزب محافظه‌کار بود و خود را آماده می‌کرد در انتخابات عمومی بعدی پیروز شود و بر صندلی نخست‌وزیری انگلستان تکیه بزند، نامه‌ای به رئیس‌جمهور امریکا، هری ترومن، نوشت و در آن نامه مصدق را «پیرمرد دیوانه‌ای که قصد دارد کشورش را ویران کند و تحویل کمونیسم دهد» معرفی کرد.<sup>۱۰</sup> چرچیل در آن نامه از ترومن می‌خواهد موضع محکمی در برابر مصدق اتخاذ کند. او و سایر سیاستمداران انگلیسی معتقد بودند که با - به‌زعم خودشان - «پیرمرد دیوانه» و ملتش تنها باید به زبان زور سخن گفت و هیچ اعتقادی به کارسازی مذاکره و مصالحه نداشتند.

انگلیسی‌ها قادر نبودند احساسات ملی ایرانیان را درک کنند و دریابند که نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران شوخی بردار نیست، مدیران شرکت نفت انگلیس در ابتدا، پیش از آن که قانون ملی‌شدن صنعت نفت به تصویب مجلسین ایران برسد، گمان می‌کردند «مقامات فاسد ایرانی» بهانه‌جویی می‌کنند و قصد اصلی‌شان این است که «پول بیشتری به دست آورند».<sup>۱۱</sup> اما به محض آن که دیدند دکتر مصدق به راستی قصد دارد قانون ملی‌شدن صنعت نفت را به اجرا بگذارد به فکر تحریم نفت ایران و مسدود کردن موجودیهای ایران به لیره استرلینگ و محدود کردن فروش کالاهای نایاب از قبیل لاستیک و شکر به ایران افتادند، سپس نقشه تصرف آبادان را کشیدند، و در همه حال در آرزوی یک چیز بودند: سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق.

دولت امریکا: معتقد به مذاکره و مصالحه، اما...

ایالات متحده، چنان که جیمز گود می‌گوید، تا پیش از جنگ جهانی دوم توجه چندانی به ایران و اصلاً کل خاورمیانه نداشت و کلیشه‌ای که در ذهن امریکائیان نسبت به مردم خاورمیانه وجود داشت این بود که آنان مردمی‌اند «نامتمدن، حتی وحشی، که به دشواری از پس اداره امور خود برمی‌آیند». این تصور ریشه در تعارضی داشت که قرن‌ها بین مسیحیان و مسلمانان جریان داشت و بین آنان سوءظن و دشمنی پدید آورده بود، و سلطه استعماری برخی از کشورهای اروپایی بر بعضی از کشورهای خاورمیانه در قرن نوزدهم نیز آن سوءظن و دشمنی را تشدید کرده بود.

گزارشهای امریکائینی هم که به خاورمیانه سفر می‌کردند تصویری را که مردم امریکا درباره ملت‌های خاورمیانه در ذهن داشتند تقویت می‌کرد. از میان آن گزارشها بد نیست به گزارشی



این پرسشی است که در زمان جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران دست‌کم در ذهن سیاستمداران آمریکایی جایی و پاسخی نداشت. از این رو احساسات ملی ایرانیان را درک نمی‌کردند و آرمانهایی را که مصدق در پی تحقق بخشیدنشان بود ساده‌لوحانه و از پیش شکست خورده می‌دانستند و شناخت کاملاً غلطی از دکتر مصدق و یارانش داشتند. بخوانید این داوری را که در یکی از گزارشهای سفارت آمریکا در تهران منعکس است:

جبهه ملی ائتلافی است که از راست افراطی تا چپ افراطی را در برمی‌گیرد، تمایل به حمایت از سیاستهای حزب توده دارد، و مصدق رهبری‌اش می‌کند که پیشوای کیش سیاسی عجیب و غریبی است که «موازنه منفی» نامیده می‌شود.<sup>۱۵</sup>

ایالات متحده، که احساسات سیاستمدارانش نسبت به ایران و ایرانی و درکشان از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و رهبری آن همان بود که خواندید، به عرصه مبارزه‌ای کشانده شد که بین مردم و دولت ایران از سویی، و شرکت نفت و دولت انگلستان از سوی دیگر جریان داشت. هر دو طرف مبارزه به حمایت آمریکا چشم امید دوخته بودند. رهبران ایران تصور می‌کردند شرکتهای نفتی آمریکا مشتاقند که ایرانیان دست شرکت نفت انگلیس را از منابع نفتشان کوتاه کنند تا خود جای آن را بگیرند (جیمز گود این تصور رهبران ایران را نادرست می‌داند)؛ و سیاستمداران انگلیسی آمریکا را متحد خود به شمار می‌آوردند و از دولت آن کشور انتظار داشتند تمام نفوذ و اعتبار خود را به کار برد تا هر چه زودتر مسئله نفت به سود آنان حل شود.

گرچه برخی از مقامات دولت وقت آمریکا با جنبش ملی شدن صنعت نفت روی موافق نشان می‌دادند، در رأس ایشان جرج مک‌گی<sup>۱۶</sup> معاون وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک، و بیشتر آنان معامله شرکت نفت انگلیس را با ایران تا پیش از ملی شدن صنعت نفت عادلانه نمی‌دانستند، سیاست کلی دولت آمریکا تا زمانی که حزب دموکرات زمام قدرت را در دست داشت و هری ترومن رئیس جمهور بود، توصیه به مذاکره و مصالحه بود، البته مصالحه‌ای که متضمن سود انگلیسی‌ها باشد، و هنگامی که معلوم شد چنان مصالحه‌ای امکان‌پذیر نیست رنگ خشونت یافت و همان راهی را برگزید که سیاستمداران انگلیسی توصیه می‌کردند: سرنگون کردن حکومت ملی دکتر مصدق از طریق توسل به زور. باید دانست که برخلاف تصور برخی از ایرانیان پنج شرکت نفتی بزرگ آمریکا، یعنی گلف و جرسی و سوکونی و استاندارد کالیفرنیا و تکزاکو، نه تنها علاقه‌ای به کوتاه شدن دست شرکت نفت انگلیس از منابع نفت ایران نداشتند، بل معتقد بودند که موفقیت ایران در ملی کردن صنعت نفت خود امتیازهای نفتی آنان را در

کشورهای دیگر سخت به خطر می‌اندازد. نمایندگان آن پنج شرکت در ملاقاتی که با جرج مک‌گی داشتند گفته بودند شرکت نفت انگلیس بیشتر مشکلاتی را که با آنها روبه‌رو است خود به وجود آورده است، اما بهتر است ایران به پشت پرده آهنین برود و کمونیست شود تا توفیق یابد که مسئله نفت را طبق شرایطی که خود تعیین کرده است حل کند.<sup>۱۷</sup>

اتفاقاً مهمترین ملاحظه و نگرانی دولت آمریکا، که عامل اصلی در شکل‌گیری سیاستهای آن کشور بود، همین بود که ایران کمونیست نشود و به پشت پرده آهنین نرود. در زمانی که دکتر مصدق به حکومت رسید جنگ سرد تازه به اوج رسیده بود و دولت آمریکا سیاستهای مختلفش را در درجه اول با مقتضیات آن جنگ سازگار می‌کرد. آن دولت در زمان ریاست جمهوری ترومن از آن رو در مسئله نفت طرفدار مذاکره و مصالحه بین دولتهای ایران و انگلستان بود که لازم می‌دانست کار نارضایی ایرانیان به جایی نرسد که خود را به دامن کمونیستها بیندازند؛ و هنگامی که در زمان ریاست جمهوری آیزنهاور در سرنگونی حکومت دکتر مصدق نقش اول را به عهده گرفت بیش از هر چیز دیگر در این اندیشه بود که دولت نیرومندی به رهبری محمدرضا شاه روی کار بیاورد که بتواند خطر کمونیسم را از ایران دور کند - و البته کشور ما را به حوزه نفوذ خود بکشد.

حاشیه:

15) *The United States and Iran*, pp. 14-15.

16) George McGhee

17) *The United States and Iran*, pp. 29-30.

## شاه و هواداران: سربازان پیاده کدام اردو؟

پیشتر گفتیم که شاه و هوادارانش پس از قتل سپهبد رزم‌آرا و سقوط کابینه شش هفته‌ای حسین علا تصمیم گرفتند سید ضیاءالدین طباطبائی را نخست‌وزیر کنند که از سرسپردگان انگلستان بود و لابد سخت می‌کوشید تا مسئله نفت را به گونه‌ای حل کند که شرکت نفت و دولت انگلیس طالب بودند اما «زیرکی» جمال امامی کار دست شاه و هوادارانش داد و مردی به نخست‌وزیری انتخاب شد که مظهر حق‌جویی و استقلال‌طلبی ایرانیان در آن دوره بود.

روابط شاه و مصدق هیچ‌گاه دوستانه نبود. آن دو مظهر دو گرایش سیاسی مختلف بودند. شاه همواره در پی آن بود که امتیازهای ویژه خلاف قانون اساسی را که پدرش به خود اختصاص داده بود و پس از نشستن او بر تخت سلطنت از او دریغ شده بود بازپس بگیرد و بدین ترتیب علاوه بر سلطنت، حکومت نیز بکند اما مصدق از سلطنت مشروطه، به صورتی که مثلاً در انگلستان مرسوم بود، حمایت می‌کرد.

شاه و هوادارانش از فضای آکنده از وحشت و خفقانی که خود پس از حادثه تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در ایران به وجود آوردند سود جستند و مجلس مؤسسان تشکیل دادند و قانون اساسی را به نحوی «اصلاح» کردند که اداره امور ارتش به شاه واگذار شد و او توانست، از طریق ارتش، در مناطق روستایی و شهرهای کوچک اشخاصی را از صندوق انتخابات بیرون بیاورد و نماینده مجلس کند که خود می‌پسندید. به علاوه، وزیران جنگ و دربار را هم او انتخاب می‌کرد و ریاست جلسه‌های هفتگی کابینه را هم به عهده داشت. و نیز حق پیدا کرد مجلس شورای ملی را منحل کند و به انتصاب نیمی از نمایندگان مجلس سنا بپردازد.

دکتر مصدق می‌کوشید، تا جایی که از دستش برمی‌آمد، شاه را ترغیب کند که در محدوده قانون اساسی سلطنت کند و «از کار کثیف انتصاب و اخراج وزیران و نمایندگان و استانداران دوری جوید» تا احترام کل ملت را به دست آورد.<sup>۱۸</sup> شاه به جای آن که نصیحت مصدق را به گوش جان بشنود کینه او را به دل گرفت و هرگاه که دشمنان ایران تصمیم گرفتند حکومت دکتر مصدق را از مجراهای به اصطلاح قانونی سرنگون کنند با آنان همراهی کرد. از جمله هنگامی که در سپتامبر ۱۹۵۱ (شهریور ۱۳۲۰) سفارت انگلستان در تهران نقشه سقوط حکومت مصدق را کشید و با مخالفان با نفوذ او در ایران، از قبیل سیدضیاءالدین طباطبائی و سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی و اسدالله علم مشاور شاه، تماس گرفت و آنان را تشویق به همکاری عملی با خود کرد. شاه نیز (چنان که شرفرد در پیام محرمانه‌ای به لندن اطلاع داده است) پیامی به سفیر انگلستان فرستاد و در آن پیام به

او اطلاع داد که آماده است بر ضد مصدق اقدام کند.<sup>۱۹</sup>

از سوی دیگر، مصدق نیز گام به گام پیش می‌رفت و امتیازهای ویژه شاه را یکی بعد از دیگری از او می‌گرفت: ابتدا جلسه‌های هفتگی کابینه را که در قصر شاه و در حضور او تشکیل می‌گردید لغو کرد؛ سپس شاه را مجبور نمود مقام وزارت دفاع را، که پیشتر وزارت جنگ خوانده می‌شد، به خود او بسپارد؛ بعضی از اعضای خانواده سلطنتی و درباریان با نفوذ را از ایران تبعید کرد؛ مأموران سیاسی کشورهای خارجی و رهبران مخالفان را منع کرد که بدون کسب اجازه از دولت به ملاقات شاه بروند؛ پس از توطئه نهم اسفند، که ماجرای آن بر خوانندگان نشردهانش پوشیده نیست، شاه را ناگزیر ساخت حسین علاء را از مقام وزارت دربار خلع کند و جای او را به ابوالقاسم امینی بدهد که شخص میانه‌روتری بود؛ و نیز طبق فرمان شاهانه‌ای املاک خصوصی‌اش را به دولت انتقال دهد. کمیته پارلمانی هشت نفره‌ای هم تشکیل داد که وظیفه آن بررسی روابط شاه و ارتش بود و اتخاذ تدبیرهایی که شاه را از فرماندهی کل ارتش معاف سازد. این اقدامهای دکتر مصدق، که همه با روح قانون اساسی سازگار بود، کینه شاه را به شخص او افزایش داد و او را بیش از پیش برانگیخت که در هر توطئه‌ای بر ضد دکتر مصدق و حکومتش شرکت کند.

## نقش تاریخی مصدق و یارانش

دکتر محمد مصدق و یارانش در جبهه ملی، که نهادی سیاسی متشکل از حزبه‌ها و اشخاص مختلف‌العقیده بود، نیروی محرکه جنبش ملی‌شدن صنعت نفت ایران بودند. هدف اصلی مصدق این بود که منابع نفت ایران را از چنگ انگلیسی‌ها بیرون بیاورد، تولید نفت را افزایش دهد، و با درآمد حاصل از فروش نفت به زندگی اقتصادی کشور سر و صورت دهد و ایرانیان را از رفاه بیشتری برخوردار سازد.

از سوی دیگر، مصدق هوادار حکومت قانون در ایران بود و مظهر استقلال‌طلبی ایرانیان. از گامهای بزرگی که او در جهت زنده کردن روح قانون اساسی برداشت و شاه را ناگزیر کرد دست از امتیازهای ویژه‌اش بشوید، یا دقیق‌تر آن است که بگوییم امتیازهای ویژه شاه را از او گرفت و مجبورش کرد در چارچوب قانون اساسی سلطنت کند کمی پیشتر یاد کردیم. آن تلاش قانونگرایانه مصدق دشمنان داخلی زورمندی برای او ساخت که شاه در رأسشان بود.

در آن زمان مردم به روشنی دریافته بودند که نمی‌توانند مالک

حاشیه:

18) Ibid. pp. 13-14.

19) Ibid. p. 48.

## نقطه عطف

مسئله نفت به سبب آشتی‌ناپذیری منافع و آرمانها و ادراکهای طرفین درگیر در ماجرا حل نشدنی می‌نمود و چنین به نظر می‌رسید که ناگزیر به سوی پایانی خشن و تراژیک پیش می‌رود. در آن میان، علاوه بر شدت گرفتن دشمنی بین شاه و هوادارانش از یک سو و دکتر مصدق و یارانش از سوی دیگر که جامعه ایران را به دو قطب مخالف تقسیم کرده بود و نیز انشقاق در جبهه ملی که توان بسیج مردمی نهضت ملی را کاهش داده بود، دو دگرگونی مهم هم در انگلستان و آمریکا روی داد که حرکت به سوی آن پایان خشن و تراژیک را به شدت تسریع کرد.

در انگلستان حزب کارگر به رهبری کلمنت اتلی در انتخابات پارلمانی از حزب محافظه‌کار به رهبری وینستون چرچیل شکست خورد. چرچیل که در سالهای پس از جنگ جهانی اول وزیر مستعمرات بود و در خدمت به منافع استعماری انگلستان سوابق مبتد داشت و، چنان که خواندید (در نامه‌ای که به ترومن نوشت و مصدق را «پیرمرد دیوانه‌ای» نامید) «که قصد دارد کشورش را ویران کند و تحویل کمونیسم دهد»، به شخص دکتر مصدق نیز نفرت می‌ورزید، ممکن نبود حالا که به مقام نخست‌وزیری رسیده بود با جنبش حق‌جویی و استقلال‌طلبی ایرانیان روی موافق نشان دهد و جز به سرنگونی حکومت مصدق رضا نمی‌داد.

دولت آمریکا سفیرکبیر جدیدی به ایران فرستاد. سفیر کبیر پیشین هنری گریدی<sup>۲۰</sup> در مسئله نفت ایران را محق می‌دانست و نظری موافق نسبت به دکتر مصدق داشت. پس از آن که دوره خدمتش را در وزارت امور خارجه آمریکا به پایان رساند و بازنشسته شد مخالفتش را با سیاستهای آمریکا و انگلیس در مورد ایران آشکار ساخت و چنین تصویری از مصدق عرضه کرد: «او پیرمرد کوچکی است که بدنی ضعیف ولی اراده‌ای آهنین دارد و نیز دلبستگی شدید به هر چیزی که آن را به نفع مبارزه مردم کشورش بر ضد تجاوز اقتصادی بریتانیا تشخیص بدهد.»<sup>۲۱</sup> به جای هنری گریدی، لوی هندرسون<sup>۲۲</sup> سفیر کبیر آمریکا در ایران شد. هندرسون یکی از متعصب‌ترین مبارزان جنگ سرد بود و مهمترین وظیفه خود را در ایران این می‌دانست که هر وسیله لازمی را به کار گیرد تا از گسترش نفوذ کمونیستها به سوی خلیج فارس جلوگیری کند.

اما دگرگونی مهم در ایالات متحده شکست حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری بود که در پاییز ۱۹۵۲ برگزار گردید.

حاشیه:

20) Henry Grady

21) *The United States and Iran*, p. 49.

22) Loy Henderson

ثروتهای طبیعی خود، و از جمله منابع نفت، باشند مگر آن که از باب وطن خود نیز باشند و اداره همه امور آن را خود به دست گیرند. دکتر مصدق مظهر این استقلال‌طلبی ایرانیان هم بود. او استقلال سیاسی ایران را در سیاست «موازنه منفی» می‌جست. اصل بنیادین سیاست موازنه منفی این بود که دولت و ملت ایران به هیچ قدرت بیگانه‌ای امتیازی از آن دست واگذار نکنند که، در مثال، شاهان قاجار واگذار می‌کردند و دیگر طمع قدرت بیگانه حریف را به جوش می‌آوردند و تحریکش می‌کردند که امتیاز مشابهی از دولت ایران بگیرد. در حوزه سیاست بین‌المللی، سیاست موازنه منفی بیطرف ماندن در مناقشات را ایجاب می‌کرد که بین ابرقدرتها در می‌گرفت — و درست همین بیطرفی بود که خشم سیاستمداران آمریکایی را برانگیخته بود و باعث شده بود که آنان مصدق را «پیشوای کیش سیاسی عجیب و غریبی» معرفی کنند «که موازنه منفی نامیده می‌شود.» در آن زمان جنگ سرد بین دو اردوگاه سرمایه‌داری و کمونیسم گرمترین سالهای خود را می‌گذراند و در هر دو اردوگاه این قاعده حاکم بود که هر کس با ما نیست بر ماست؛ و چون دکتر مصدق با ملت ایران بود نه با آمریکا و متحدانش و نه با شوروی و اقمارش، هم آمریکا کمر دشمنی با او بسته بود و هم شوروی.

و متأسفانه در میان آن همه دشمن داخلی و خارجی، پس از سقوط حکومت سه روزه قوام‌السلطنه (از ۲۸ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱) بین دکتر محمد مصدق و برخی از بانفوذترین یارانش اختلاف افتاد. قیام ملی ۳۰ تیر که مصدق را پیروزمندانه به صندلی نخست‌وزیری بازگرداند و مقارن شد با این خبر خوش که دادگاه بین‌المللی لاهه اعلام کرده است جهت داوری در اختلاف بین ایران و شرکت نفت انگلیس صلاحیت قضاوت ندارد، جنبش ملی ایرانیان را در بهترین موقعیت ممکن قرار داد. ولی در آن بهترین موقعیت ممکن، آیت‌الله کاشانی و حسین مکی و مظفر بقائی و چند تن دیگر از همفکرانشان به مخالفت با سیاستهای مصدق برخاستند و دیری نگذشت که کار مخالفت آنان آشکارا به دشمنی حاد کشید. در میان آن یاران پیشین و دشمنان کنونی، آیت‌الله کاشانی از همه بانفوذتر بود. او روحانی مبارزی بود که در جنگ جهانی اول بر ضد انگلیسی‌ها جنگیده بود و با رضاشاه هم به مبارزه برخاسته بود. او می‌توانست جمعیت انبوهی از طرفدارانش را که عمدتاً متعلق به قشرهای پایین طبقه متوسط بودند بسیج کند و به خیابانها بکشانند. در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هم همین کار را کرده بود و در سقوط دولت سه روزه قوام‌السلطنه نقش مهمی ایفا کرده بود. دشمنان داخلی و خارجی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران از دشمنی او با مصدق شاد شدند و به آن امیدها بستند. امیدهایی که بعداً معلوم شد خیلی بی‌پایه نبود.

در آن انتخابات ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری برگزیده شد و جان فاستر دالس مقام وزارت امور خارجه را به عهده گرفت. خود ژنرال آیزنهاور و دالس به راه‌حلهای نظامی در مسائل مختلف گرایش داشتند، ولی نمایندگان جمهوریخواه در دو مجلس امریکا از آن دو نفر هم افراطی‌تر بودند.<sup>۲۳</sup>

جیمز گود می‌گوید رهبران ایران خیال می‌کردند با دولت آیزنهاور بهتر از دولت ترومن می‌توانند کنار بیایند.<sup>۲۴</sup> حال آن که دولت آیزنهاور نه قصد داشت به ایران اجازه دهد نفتش را آزادانه بفروشد تا با پول آن مشکلات مالی‌اش را رفع کند، و نه ذره‌ای تمایل داشت به خاطر ایران در اتحادش با انگلستان خلل وارد آورد. دولت امریکا البته با مشارکت دولت انگلیس در ژانویه ۱۹۵۳ پیشنهاد جدیدی جهت حل مسئله نفت به ایران ارائه داد، ولی چون آن پیشنهاد جدید به گونه‌ای بود که منافع ایران را چنان که قانون ملی شدن صنعت نفت می‌طلبید تأمین نمی‌کرد و از این رو مورد موافقت دولت مصدق قرار نگرفت، مقامات امریکائی دولت مصدق را رژیم سیاسی معرفی کردند که «یکی از خطرناکترین انواع دیکتاتوری است» (این را هندرسون گفته است)؛ و خود دکتر مصدق را «تحریک کننده عوام‌فریبی که مردم کم عقلش» را به سویی می‌کشاند که به نفع شوروی است.<sup>۲۵</sup>

گزارشهایی که هندرسون از ایران می‌فرستاد به مقامات دولت امریکا باورانده بود که خطر چیرگی کمونیستها در ایران جدی است. گزارشهای او حاکی از آن بود که ایران در آستانه ورشکستگی است، مصدق هر روز بیشتر از روز پیش به کمونیستها تکیه می‌کند، و «چیزی نمانده است که ایران پشت پرده آهنین برود».<sup>۲۶</sup>

ارزیابیهای اغراق‌آمیز هندرسون از اوضاع ایران مقامات امریکایی را در واشنگتن سخت نگران کرده بود. در جلسه چهارم مارس شورای امنیت ملی، که نیمی از وقت آن به مسائل ایران اختصاص داشت، وقتی وزیر خزانه‌داری جرج همفری از دالس می‌پرسد آیا متقاعد شده است که شورویها «سرانجام بر ایران تسلط خواهند یافت»، دالس پاسخ مثبت می‌دهد. آیزنهاور از تصور چنین پیشامدی چندان ناراحت می‌شود که می‌گوید: «اگر ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار پول در اختیار می‌داشتم و می‌توانستم آن را پنهانی خرج کنم، همین حالا ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار آن را به ایران اختصاص می‌دادم.» یکی از حاضران همان دم قول می‌دهد که سازمانش هر قدر پول لازم باشد فراهم آورد، و سی‌دی جکسون مشاور رئیس جمهور در استراتژی جنگ سرد داوطلب می‌شود که، اگر رئیس جمهور دستور دهد، گروههای چماق به دست گرد آورد.<sup>۲۷</sup>

در اوایل ژوئن، هندرسون هنگامی که به ملاقات شاه می‌رود

تا پیام چرچیل را به او بدهد (در آن هنگام روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع بود) با او درباره شکل دولت آینده ایران به ریاست سیهید فضل‌الله زاهدی بحث می‌کند و از جانب دولتهای امریکا و انگلیس قول می‌دهد که از حکومت زاهدی، تا روزی که از حمایت شاه برخوردار است، حمایت خواهند کرد.

تراژدی دیگر به پایان پرده اول رسیده بود. تنها صحنه‌ای که از آن پرده باقی مانده بود اجرای «عملیات آژاکس» بود که طراح آن سازمانهای جاسوسی امریکا و انگلیس بودند و مجری آن مردی به نام کریمت روزولت. آن صحنه نیز در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازی شد.

### پس از پرده اول

پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه در میان فریادهای «جاوید شاه» طرفدارانش به ایران بازگشت و اندک اندک پایه‌های سلطنتش را تحکیم کرد، انگلستان به آن چیزی از منابع نفت ایران که می‌توانست دست یابد دست یافت، و ایالات متحده دولتی در ایران روی کار آورد که متحد پابرجایش در جنگ سرد بود و مدافع باوفایش در منطقه. پیروزمندان همه شاد بودند. اما قهرمان اصلی تراژدی، با آن که ابتدا به زندان محکوم شد و سپس بقیه عمرش را در تبعید گذراند، همچنان محبوبیتش را در میان مردم ایران حفظ کرد و از این رو شیخ او همواره هم در ذهن شاه حضور داشت و هم در ذهن آن سیاستمدارانی در ایالات متحده که با ایران سروکار داشتند. آن شیخ چه شاه را و چه سیاستمداران امریکایی را ناگزیر می‌ساخت سیاستهایی پیش گیرند که تضمین کند دیگر هرگز رهبری نظیر دکتر محمد مصدق در ایران ظهور نکند و جنبشی نظیر جنبش ملی‌شدن صنعت نفت در کشور ما پا نگیرد. سیاستهای آنان از این لحاظ موفق بود، ولی عامل بسیار مهمی در فراهم آوردن زمینه‌های لازم از برای پآگیری و پیروزی انقلاب اسلامی شد که هم شاه را تا آخر عمرش از ایران فراری داد، هم بساط سلطنت را برای همیشه برچید، و هم دست امریکا و انگلیس را از کشور ما و منابع ثروت آن کوتاه کرد. در تراژدی ۲۸ مرداد مکافات گناه دیر و زود داشت اما سوخت و سوز نداشت.

حاشیه:

23) *The United States and Iran*, p. 95.

24) *Ibid.* p. 100.

25) *Ibid.* p. 108.

26) *Ibid.* p. 116.

27) *Ibid.* p. 111.